

مهمانِ خانه

به بهانه نکوداشت حسن لطفی

نگاه آگاه

هنرمند ، نه قدر می طلبد و نه صدرنشینی آرزو دارد . هنر و هنرمند از آنجا که خواستگاهش انسان است و بس ، رسالت خود می داند که انسان باشد و انسان را طرح کند . انسانی که صلح ، خرد و آگاهی از ملزومات وجود اوست .

بنابراین آنجا که گفت : « هنرمند قدربیند و در صدر نشیند . » توجه به جامعه است که قدر هنرمند را می داند و در صدر می نشاند . در حالی که هنرمند هرچه وارسته تر و انسان تر ، بی نیاز تر از این تمناهاست .

اگر در جامعه ای هنرمندانش قدر ببینند ، نوک پیکان توجه به آن جامعه ، فهم و شعور و فرهنگ آن است که هنرمند خود را می بیند ، می شناسد ، قدر می داند و در صدر می نشاند . در غیر این صورت ، هنرمند چه در صدر دیده شود یا که نه ، هنرمند است و نقش آفرین . اما در یک نمای کلی ، جامعه به دو قسم شهروندان و حکمرانان تفکیک می شود که هر یک سهم و نقش ویژه خود را در فرهنگ عمومی جامعه ایفا می کنند .

همیشه تاریخ ، مردم در جایگاه شهروندی ، فارغ از برخورد سلیقه ای مدیریتها ، نگاه آگاه و شعورمندان به هنر و هنرمند داشته اند و این ساحت مقدس را قدر دانسته و به احترامش به قد ایستاده اند . این نکته ارزنده ای است که نشان از نبوغ و بلوغ جامعه دارد .

اما اینکه در نگاه مدیران شهر به ویژه مدیران و متصدیان امور فرهنگی چه می گذرد که در مهمترین اجتماع مردمی که به قدرشناسی از یک هنرمند به تمام معنا انسان ، خردورز و آگاه گردهم جمع می شوند ، حضور نمی یابند ؟!

این یک سوال جدی است . و حداقل پاسخ آن کمترین مطالبه ای است که در انتظارش هستیم .

لَبَّ پَر از مِهر

در پی پاسداشت [استاد محمد ساریان](#) ، خانه هنرمندان قزوین [حسن لطفی](#) را ، چه به جا و شایسته ، مهمانِ خانه می کند تا آن شب به یادمانندی در خاطره ها قاب شود .

حسن لطفی به زبان دوستان دور و نزدیکش ، حسنی است که بر مدار مهربانی و بی پیرایگی ، سالها و دهه ها ، بدریغ آنچه که داشت از

علم و هنر و عمر خود صرف جوانان این دیار نمود و این چیزی نیست که از حافظه تاریخی این شهر محو شود .
براستی انسان موجودی است پیچیده و هزارتو که شاید در طول زندگی ، برای شناخت و پرورش ابعاد وجودی خود از پیچ اول هم نگذرد ؛ تا آنجا که آنگونه نوشته شد « انسان ، موجودی ناشناخته » این حقیقتی است که گفته اند : « چه بسا در طول تاریخ میلیارد ها انسان آمدند و ده ها سال زیستند و گشتند و رفتند ولی نوک کلنگی به معدن وجود خود نزدند و در این میان اقلیتی بوده اند که در جستجوی خود با حیرت به هستی نگریستند .

حسن لطفی به قاعده در جرعه این اقلیت است . او از همان اوان کودکی در جستجوی معنا بوده است ، در پی خودیابی ، و وقتی که چشمه ی جاری مهر خداوند را در فراخنای اندیشه خود می یابد ، لحظه ای را به غفلت نمی گذراند . می جوشد و می کوشد و می خروشد و قدم به تاریکی های ناشناخته هایش می گذارد . پس می خواند و می یابد تا از مهر و هنر، لب پرزند و شمعهها افروزد ، چونان که هر کس با او حتی چند قدم هم که همراه می شود از جاری وجودش می چشد و بهره مند خواهد شد .

تا هفت که بشماری با حسن رفیق شده ای ، تا هفت که بشماری در تو جاری می شود ، تا هفت که بشماری عاشق اش شده ای ...
?خانه ای که سقفش آبی است

وقتی که گفته می شود خانه ؛ همه درک و فهم مشترکی از آن داریم . فضائی که دیوارهایی دارد . دری و پنجره ای ، و سقفی دارد . خانه ، محل امنی است برای ابراز حس تعلق ، اما چه می شود که هنرمندان این شهر پس از سالها که صاحب خانه ای می شوند تا در آن همبستگی شان را به نمایش بگذارند به یکباره به قهر ، یک سلیقه ، آن خانه فرو می ریزد و تأمل هیچ مسئولی را هم بر نمی انگیزد ؟!
... باشد بگذار بگذرد .

اما هنرمندان این شهر اگر از داشتن یک سقف ، هر چند کوتاه محروم می شوند ولی دلهايشان یک به یک خانه ای است برای جامعه بزرگ هنرمندان . از اینروست که بدون برخورداری از کالبد خانه ، خانه هنرمندان ، یکی از بهترین تجمع های هنرمندان را به بهانه ای مبارک که پاسداشت حسن لطفی است ، رقم می زند . براستی که این خانه سقفش آبی است .

****نادر میرزایی**